

امام علی(ع)، شهید ماه رمضان

فرازهایی از کتاب ارزشمند «حماسه و عرفان» اثر ارزشمند حضرت آیت الله جوادی آملی را به مناسبت شهادت امیر المومنین علی(ع)، از نظر می گذرانیم.



فرازهایی از کتاب ارزشمند «حماسه و عرفان» اثر ارزشمند حضرت آیت الله جوادی آملی را به مناسبت شهادت امیر المومنین علی(ع)، از نظر می گذرانیم.

به گزارش خبرگزاری مهر، فرازهایی از کتاب ارزشمند «حماسه و عرفان» اثر ارزشمند حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی، با محوریت سخنان گرانقدر امام علی علیه السلام را از نظر می گذرانیم:

شهادت اجر و مزد جهاد است. یعنی آن کس که در راه احیای دین خدا و زنده کردن ارزشهای معنوی و اخلاقی و اِماته و اضمحلال ضد ارزشها قیام و اقدام می کند، از سرپل شهادت می گذرد و همراه با خیل عظیم انبیا، شهدا، صدیقان و صالحان به روح و رضوان باری می یابد و با دیدن آن نعمت ها و نیل به آن تنعمات آرزو می کند که ای کاش بازماندگان من می دانستند که خداوند با من چه کرد و چه کرامت و مقامی در انتظار من بوده است: یا لَیْتَ قَوْمِی یعلمون* بما عَقَرَلِی رَبِّی وجعلنی من المکرمین[۱]. لذا هیچ گونه نگرانی و اضطرابی برای او نیست.

آن کس که به این مقامات آشناست و از آنها خبر دارد به ما می گوید: شما نیز قبل از حرکت برای زیارت سید و سالار شهیدان سه روز روزه بگیرید و پیش از حرکت غسل کنید و آن گاه که به کنار فرات رسیدید غسل را تجدید کنید و پس از باریافتن به محضر آن امام همام(علیه السلام) از خدا بخواهید و آرزو کنید که شما نیز به چنین مقامی باریابید: «فیالَیْتِی کُنْتُ معکم فأفوز معکم»[۲]؛ ای کاش من نیز با شما می بودم و همراه شما به فوز و رستگاری می رسیدم. آن که سبقت گرفت و به کوی محبوب رفت، به بازماندگان می گوید: ای کاش می آمدید و می دیدید که اینجا چه خبر است. چنانکه ادامه دهنده راه او، در انتظار به سر می برد و می گوید: ای کاش با شما می بودم. به هر صورت هر دو گروه بر سر پیمانی که برای جهاد در راه دین و فداکاری در راه آیین الهی بسته اند صادقانه ایستادگی کرده و می کنند: من المؤمنین رجالٌ صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمَنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر وما یبدلوا تبدیلاً[۳].

آنچه ذکر شد منفعتی است که مستقیماً به خود مجاهد می رسد. اما منفعتی که از رهگذر جهاد او به جامعه و مکتب می رسد فراوان است که به یکی از آنها در این بیان امیرالمؤمنین(علیه السلام) اشاره شده است: «فرض الله...الجهاد عزّاً للإسلام»[۴]؛خدای سبحان نبرد و مبارزه با طاغیان و مستکبران را برای تأمین عزت اسلام و مسلمین واجب کرده است.

امیرالمؤمنین(علیه السلام) می فرماید: «إِنَّ أَكْرَمَ الْمَوْتِ الْقَتْلَ وَالَّذِي نَفْسُ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ بَيَّده لَأَلْفِ ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ أَهْوَنَ عَلَيَّ مِنْ مِيتَةِ عَلِي الْفَرَّاشِ»[۵]؛ مرگ درجات و مراتبی دارد که گرامی ترین درجه و بالاترین مرتبه آن کشته شدن در راه خداست. قسم به کسی که جان پسر ابوطالب در دست قدرت اوست هزار ضربه شمشیر در راه خدا برایم آسان تر از مرگ در بستر است. در جنگ صفین، وقتی که گروهی تعجیل نکردن آن حضرت در شروع جنگ را بر ترس از مرگ حمل کردند، فرمود: «قُوَالله ما أبالی دخلتُ إلى الموت أو خرج الموت إلى»[۶]؛ به خدا سوگند باک ندارم که آگاهانه به سوی مرگ بروم و آن را در آغوش بکشم یا این که مرگ ناگهان به سراغ من بیاید و مرا دربر بگیرد.

چنان که پس از ماجرای سقیفه وقتی عمویش عباس و نیز ابوسفیان به آن حضرت پیشنهاد بیعت دادند، فرمود: شرایط طوری شد که اگر چیزی بگویم، می گویند: به طمع حکومت و ریاست سخن گفته و اگر سکوت کنم می گویند: از ترس مرگ ساکت شده است. سپس فرمود: هیئات، بعد از آن همه جنگها و مبارزات از مرگ بترسم. به ذات ذوالجلال سوگند که علاقه پسر ابوطالب به مرگ بیش از علاقه طفل شیرخوار به پستان مادر است؛ «هیئات بعد اللتی والتی والله لابنِ أبی طالب آنس بالموت من الطفل بثدی امّه». آن گاه به علت سکوت خود اشاره کرد و فرمود: از مطالب و حوادثی آگاهی دارم که اگر آنها را بازگو کنم و شما را از آنها آگاه سازم، آرامش و قرار را از شما می گیرد[۷].

لذا در پایان عهدنامه آن حضرت به مالک اشتر آمده است: «وَأَنَا أَسْأَلُ الله بِسَعَةِ رَحْمَتِهِ وَعَظِيمِ قُدْرَتِهِ... أَنْ یختم لی ولک بالستعادة والشهادة»[۸]؛ از خدا می خواهم که عاقبت ما را به سعادت و شهادت ختم کند. در حالی که خود آن حضرت، هم فرمانده کلّ قواست و هم حاکم جامعه اسلامی و ضمن تنظیم دستورالعمل و منشور حکومتی، مالک اشتر را به عنوان فرمانده لشکر ووالی سرزمین مصر اعزام فرموده، او را به تحصیل شوق شهادت دعوت می کند.

همچنین این دعا به طور ضمنی به مالک اشتر می فهماند که اگر برای رسیدن به منصب و مقام دنیایی به دیار مصر حرکت می کنی، بدا به حال تو. ولی اگر به این فکر هستی که در قبال مقام و منصبی که به استقبال تو می آید، انجام وظیفه کنی خوشا به حال تو.

بنابراین، کارگزار نظام علوی سعید و شهید است. کسی که سعادت را در سلامت دنیایی خود می پندارد راه مالک اشتر را نمی پیماید و قهراً علوی منش هم نخواهد بود. چون فکر اموی در سر دارد هر چند نام علی (علیه السلام) بر لب داشته باشد کسی همتای مالک اشتر است و در راه او قدم برمی دارد که سعادت را در شهادت دانسته، از هیچ چیز برای احیای دین دریغ ننموده و در این مرام تا مرز شهادت پیش برود. چنین کسی فکرش علوی است؛ زیرا انسان هنگامی نام ویاد علی (علیه السلام) را در دل دارد و علوی منش خواهد بود که از دل فریاد شهادت خواهی برآورد و بگوید: پروردگارا هنگام احساس خطر برای اسلام و ضرورت حفظ دین، مردن با بیماری های عادی، مردار شدن و باعث ننگ است و من آماده شهادت هستم. اگر مصلحت بود نصیبم کن و اگر مصلحت نبودن تسلیم امر و مشیت تو هستم ولی آمادگی من برای شهادت همیشگی است. آن حضرت در پایان فرمود: «إِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ» [۹]؛ ما برای بازگشت به سوی او رغبت و شوق داریم.

در توضیح این جمله باید گفت: ممکن است کسی درصدد نفهمیدن باشد و بخواهد کاری را عمداً بر خود مشتبه کند و یا مواضع استثنایی مذهب را برای توجیه گناه خود یاد بگیرد (چون غالب موارد حرمت و گناه دارای استثناست [۱۰] ولی این چشم برهم گذاشتن و مشتبه نمودن عمدی، حدّ و اندازه ای دارد و انسان فقط تا چند سال می تواند امری را بر خود مشتبه کند، اما اگر بیدار نشود سرانجام بیدارش می کنند اگر هوشیارانه نرود او را می برند، اگر راه خدا را خودش برود با سلام علیکم طُبْتُم فادخلوها خالدین [۱۱] از او استقبال می کنند و گرنه با حُدُوه فَعَلُوهُ* ثَمَّ الْجَحِيمِ صَلَوه [۱۲] او را کشتن کشتن می برند. بردن قهری، حالتی است که هیچ موجودی نمی تواند مقاومت کند و نرود.

افزون بر این، پایان سیر قافله انسانیت لقای خداوند است: يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ [۱۳] خداوند این اصل کلی را در چند آیه بعد شرح می دهد و می فرماید: فَأَمَّا مَنْ أَوْتَى كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ* فَسَوْفَ يَحْسَبُ حَسَابًا يَسِيرًا* وَيَنْقَلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مُسْرُورًا* وَأَمَّا مَنْ أَوْتَى كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ* فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا* وَيَصْلَى سَعِيرًا [۱۴]؛ نامه اعمال بعضی به دست راستشان داده می شود و برخی دیگر به دست چپ. از آنان که نامه اعمال را به دست راستشان گرفتند، به آسانی حساب کشیده می شود و مسرورانه به اهلشان برمی گردند. اما آنها که نامه اعمال را به دست چپشان داده اند فریاد «وای هلاک شدم» سری می دهند و به آتشی برافروخته درمی آیند.

هر دو گروه به لقاء الله می رسند، لیکن بعضی جلال حق را می بینند و در عین حال که کور هستند می گویند: رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ [۱۵]؛ و بعضی جمال او را مشاهده می کنند و در حالی که خوشحال و خندان به اهلشان برمی گردند، دیگران را به خواندن نامه اعمال خود فرا می خوانند: فَأَمَّا مَنْ أَوْتَى كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَؤُلَاءِ أَقْرَبُوا كِتَابِيهِ [۱۶]. در حالی که در دنیا از افشای عبادتهای سرّی خود امتناع می ورزیدند.

کسی که در تنگنای تنگ نظری به سری برد، همیشه می کوشد تا بر آزمندی و ارقام تکاثر خود بیفزاید. [۱۷] بیچاره، تا پایان عمر بین دو فشار درگیر است: تلاش برای به دست آوردن مفقود و کوشش برای حفظ کردن موجود. انسان آزمند هرگز سیر نمی شود، تمام تلاش او برای این دو کار صرف می شود.

چنین انسانی در هر سه نشئه دنیا، برزخ و قیامت در فشار است مادام که در دنیا به سری برد بین این دو لبه تیز در فشار است. و لذا طعم آزادی و بوی آسایش را هرگز احساس نمی کند: مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا [۱۸]. وقتی که از دنیا رخت برپست فرشتگان بر چهره و پشت او می زنند: يَضْرِبُونَ وَجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ [۱۹]. فرشتگان مأمور دنیا بر پشت او می زنند که عمرت تمام شد از اینجا برو، و فرشتگان مأمور قیامت بر چهره اش سیلی می زنند که با دست خالی کجا می آیی؟ و محتضر بیچاره اصابت سیلی های محکم را با چشم های برزخی خود می بیند و درد آن را با لامسه برزخی احساس می کند؛ این همان فشار قبر و برزخ است، وقتی هم او را به جهنم می برند با دست و پای بسته در جایگاه تنگی قرارش می دهند که در آن جا نیز در فشار است: أَلْقَوْا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُقَرَّنِينَ [۲۰] غرض آن که فشار چنین شخصی در این سه نشئه، محصول تنگ نظری او در دنیا است.

اما اگر کسی از شرح صدر و بلندنظری برخوردار باشد و دید او از دنیا گذشته و آینده این جهان را ببیند و خود را در حصار دنیاطلبی محصور نکند؛ در هر سه نشئه در میدان فسیح و وسیع به سری برد. قرآن این سه بخش را نیز بیان می کند و می فرماید: مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا* وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ [۲۱]؛ متقین هرگز بین دو لبه تیز فشار دنیا قرار نمی گیرند اگر از خدا پروا داشته باشند، خدا برای آنها راه رهایی از هر دشواری را فراهم می کند و از راه حساب نشده ای به آنها رزق و روزی

وقتی که رحلت می کنند فرشتگان در کمال ادب به استقبالشان می آیند: تتوفیهم الملائكة طیبین [۲۲]. و هنگام ورود به بهشت نیز درهای آن را باز می کنند و آن میدان باز در اختیار آنان قرار می گیرد: مفتحة لهم الأبواب [۲۳]. خانه یک بهشتی به اندازه مساحت نظام کیهانی است؛ طوری که اگر همه مردم دنیا مهمان او باشند خانه او گنجایش دارد؛ «إِنَّ أَدْنَى أَهْلِ الْجَنَّةِ مَنْزِلًا لَوْ نَزَلَ بِهِ الثَّقَلَانِ الْجَنِّ وَالْإِنْسِ لَوَسِعَهُمْ طَعَامًا وَشَرَابًا» [۲۴] حال، این خانه کجاست و این وسعت و فسحت چیست، نمی دانیم. آن کس که می داند، یعنی حضرت علی (علیه السلام) بعد از شمردن برخی از اوصاف و مناظر دلپذیر بهشت خطاب به مستمعین و مخاطبین خود می فرماید: اگر می دانستید پس از مرگ چه فضیلتی برای پارسایان آماده شده، هرگز گرد من جمع نمی شدید بلکه تلاش می کردید تا زودتر به آن برسید. [۲۵]

بنابراین، این راه یعنی مسیر لقای الهی رفتنی است و اگر نرویم ما را می برند، اگر جمال خدا را نبینیم جلال او را به ما ارائه می دهند. پس چه بهتر که با قلب خالص این راه را طی کنیم. امام عارفان علی بن ابی طالب (سلام الله علیه) که در دعای کمیل خدا را «غایة آمال العارفين» معرفی می کند، چگونه رفتن و چگونه سعید شهید شدن را به سالکان کوی حق آموخته، سیاست و حماسه را به هم آمیخته و به مالک اشتر یادآوری می کند که: من راغب لقای پروردگار هستم ولذا از شهادت نمی ترسم. تو نیز راغب لقایش باش تا از شهادت نترسی.

سرانجام در سحرگاه نوزدهم ماه رمضان سال چهل هجری با فریاد «فَزْتُ رَبِّ الْكَعْبَةِ» این آرزو به وصال مبدل گشت و آن ادعاهای تصدیق شد و جهانیان فهمیدند که عاشق شهادت و منتظر و شایق آن چگونه معشوق خود را در آغوش می کشد.

خوف و رجا در کلام علی (ع)

خوف و رجا یا ترس و امید در همه انسان ها وجود دارد ولی موحد هر یک از امید و خوفش را بر اساس توحید تنظیم می کند.

علی (علیه السلام) فرمود: «إِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ يَشْتَدَّ خَوْفُكُمْ مِنَ اللَّهِ وَأَنْ يَحْسُنَ ظَنُّكُمْ بِهِ فَاجْمَعُوا بَيْنَهُمَا فَإِنَّ الْعَبْدَ إِذَا يَكُونُ حَسَنَ ظَنٍّ بِرَبِّهِ عَلَى قَدَرِ خَوْفِهِ مِنْ رَبِّهِ وَإِنْ أَحْسَنَ النَّاسُ ظَنًّا بِاللَّهِ أَشَدَّهُمْ خَوْفًا لِلَّهِ» [۲۶] اگر می توانید شدیداً از خدا بترسید و نیز گمان نیک به خدا داشته باشید، میان این دو خصلت جمع کنید. کسی به خداوند علاقه مند است که به اندازه علاقه اش به خدا از او بترسد و خوف و رجا او تعدیل شده باشد. [۲۷] آن کس که امیدش به خدا زیاد و ترسش از خدا هم زیاد است، فقط از خدا می ترسد و از چیز دیگری هراس ندارد چنان که به کسی جز خدا امید ندارد. چنین کسی برای حفظ دین تلاش می کند. اما آن کس که در این راه تلاش نمی کند سعی او این است که کار خود را که سکوت و بی اعتنائی است توجیه کند، در حالی که ریشه اصلی خمود و جمود او این است که در ترس موحد نیست.

اهمیت این مسئله به حدی است که در برداشت مفسران از آیات الهی تأثیر گذاشته و هر کس با طرز فکر خاص خودش از قرآن برداشت می کند.

مثلاً قرآن کریم می فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مِنْ ضَلٍّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ؛ [۲۸] ای مؤمنان به فکر تهذیب و اصلاح خویش باشید. اگر شما اهل هدایت باشید گمراهی کسانی که گمراه شدند، به شما آسیبی نمی رساند و مایه ضلالت تان نمی شود.

مفسرانی که در ترس موحد هستند از این آیه مبارکه بهره توحیدی می برند و می گویند:

اولاً: آیه در صدد توصیه مؤمنان به خودسازی، تهذیب نفس و تزکیه روح است که در اندیشه خویشتن باشید: علیکم أنفسکم. ثانیاً: اطمینان داشته باشید که اگر هدایت شدید و راه صواب را پیدا و تعقیب کردید، ضلالت و گمراهی گمراهان آسیبی به شما نمی رساند: لَا يَضُرُّكُمْ مِنْ ضَلٍّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ.

ثالثاً: کمال هدایت در این است که انسان به همه تکالیف خود عمل کند و از انجام واجبات و ترک محرمات تخطی و سرپیچی نکند و اگر در عمل به تکلیف خود کوتاهی کرد به همان نسبت از کمال هدایت محروم می گردد. رابعاً: به شهادت بسیاری از آیات و روایات امر به معروف و نهی از منکر از واجبات مسلم، بلکه از واجب ترین واجبات است که باعث احیا و برپایی احکام الهی می گردد. بنابراین، اگر کسی در انجام امر به معروف و نهی از

منکر کوتاهی کند، به همان مقدار هدایت و رهیابی او نقص دارد و به هر مقدار که هدایت کسی ناقص باشد، گرفتار ضلالت می شود. چون هدایت و ضلالت در مقابل یکدیگرند.

نتیجه آن که انسان صالح در حالی که به فکر خودسازی، کمال جویی و تعالی طلبی خویش است؛ تکلیف خود در امر به معروف

و نهی از منکر را نیز ادا می کند و ضلالت و گمراهی دیگران نه او را به خود مشغول می کند که از خودسازی بازماند، و نه وی را وحشت زده می گرداند که از امر به معروف و نهی از منکر غافل گردد.

در مقابل، کسانی که در ترس و تنگی [۲۹] و تنگی هستند یعنی هم از خدا می ترسند و هم از خلق خدا برداشت دیگری دارند. می گویند: هر کسی باید کار خودش را انجام دهد و کاری به دیگران نداشته باشد و با استناد به این آیه امر به معروف، نهی از منکر و دفاع از دین را به زمان ظهور حضرت ولی عصر (ارواحانه فدا) سپرده و می گویند: وقتی که آن حضرت ظهور کرد امر به معروف و نهی از منکر اجرا می شود، یا این که می گویند: هر کسی را در گور خودش می گذارند، یا این که هر صاحب دین و ملت به دین خود به سر می برد و بر اساس همان دین و ملت محشور می گردد و امثال این تعبیرات.

البته این گفته ها و تعبیرات، مغالطه هایی بیش نیست. مگر شبهه ای وجود دارد در این که امر به معروف، نهی از منکر، دفاع و جهاد جزو دستورهای قطعی قرآن کریم است؟ و مگر بدون اجرای این دستورها کسی هدایت می شود تا ما بگوییم وقتی کسی هدایت شد ضلالت ضالین هر چند به سبب ترک امر به معروف و نهی از منکر و ترک جهاد باشد به او آسیبی نمی رساند؟ شکی نیست در این که اگر کسی امر به معروف، نهی از منکر، دفاع، جهاد و قتال نکرد و قیام به قسط و عدل نمود هدایت نشده است و چون هدایت نشده، خودش در صف ضالین است.

حضرت علی (علیه السلام) در بخش دیگری از سخنان حکیمانه خود اوصاف مردان باتقوا را که از فضیلت جمع بین خوف و رجا برخوردارند بیان کرده و می فرماید: «لا یرون مرجواً فوق ما یرجون ولا مخوفاً فوق ما یخافون» [۳۰]؛ آنها فقط به خدا امید دارند و هیچ نقطه امیدی غیر از خدا ندارند، از خدا می ترسند و هیچ عامل هراسی غیر از خدا آنها را نمی ترساند.

در کلام دیگر درباره فرشتگان می فرماید: ملائکه نیز بین خوف و رجا به سر می برند آنها گرچه سوابق نیک فراوانی دارند لیکن هرگز سوابق نیک خود را بزرگ نمی شمارند؛ زیرا اگر چنین کنند و اعمال خیر خود را بزرگ بشمارند امیدشان زیادتر می شود، وقتی کفه امید سنگین شد کفه ی ترس سبک می شود و دیگر آن نصاب ترسی را که بایستی از خدا داشته باشند نخواهند داشت و این مایه سقوط آنها می گردد؛ «لم یستعظموا ماضی من أعمالهم ولو استعظموا ذلک لشخ الرجاء منهم شفقات وجلهم» [۳۱].

معلوم می شود مخلوق از آن جهت که مخلوق است باید به همان اندازه که به خدا امیدوار است به همان اندازه هم از او بترسد.

مراتب خوف و رجا

خوف و رجا در همگان یکسان نیست بلکه به درجه وجودی افراد بستگی دارد. کسی که در حد تجرد برزخی (وهم و خیال) بدون هدایت و تعدیل عقل متوقف می گردد، خوف و رجا او نیز وهمی و خیالی است ولی اگر به تجرد عقلی راه پیدا کند علاوه بر آن که هراس و امید وهمی و خیالی هدایت شده و تعدیل شده را داراست از ترس و امید عقلانی نیز که مناسب مقام ربوبی است برخوردار می گردد.

مرتبه نازله خوف را که بازگشت آن به حب نفس و ناشی از شناخت متوسط باری تعالی است «خوف نفسی» می گویند. نظیر ترس از جهنم، شکنجه بدنی، آتش، صاعقه، سیل، حیوان گرنده یا درنده و امثال آن. اما مرحله عالی خوف، که «خوف عقلی» نامیده می شود، عبارت است از حرمت قائل شدن برای مقام نامحدود خدای سبحان و اولیای الهی، که مظاهر اسمای حسنی و صفات علیای حق هستند و حریم گرفتن از آن. این مرحله از خوف که کمال برتر است، محصول شناخت عظمت حق و جمال و جلال خداوند به مقدار میسر بوده و مانع از هرگونه گرایش به غیر خداست از این رو به عنوان سرمایه حکمت حقیقی معرفی شده است: «رأس الحکمة مخافة الله» [۳۲]

نمونه بارز هراس عقلی، همان رُعبی است که انسان آگاه به مقام والای عصمت، هنگام تشرّف به مشاهد مشرفّه و ورود به حرم معصومین (علیهم السلام) در خود احساس می کند و در برابر جلال و شکوه ولیّ الله مطلق خود را حقیر و کوچک می بیند. این ترس که از محبت سرچشمه می گیرد: «اللهم إني أسئلك أن تملأ قلبي حباً لك وخشية منك» [۳۳] ملائم و مناسب با «محبت» است، نه از روی «خصومت»، آن طور که انسان از دشمن خود هراسناک است.

قرآن کریم فرشتگان را نیز که از گناه معصومند برخوردار از نعمت خوف عقلی معرفی کرده و تسبیح گفتن و امتثال کردن اوامر پروردگار را درگرو هراس عقلی آنان از خدای سبحان می داند: يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ [۳۴] ، یخافون ربهم من فوقهم ویقفلون ما یؤمرون [۳۵]. انبیا و اولیای معصوم الهی که معلم ملائکه هستند، خوف عقلی از خدای سبحان دارند و از پاداش عظیمی که برای خائفان در نظر گرفته شده، برخوردارند: ولمن خاف مقام ربّه جتّان [۳۶] ، أما من خاف مقام ربّه ونهی النفس عن الهوی* فإنّ الجنة هی المأوی [۳۷].

بر این اساس وقتی که خدای متعالی با اوساط از سالکان سخن می گوید، پرهیز از جهنم را مطرح می کند: فاتقوا النار التي وقودها التاس والحجارة [۳۸] اما وقتی که نرم دلان و راهیان مخصوص کوی لقا را مخاطب قرار می دهد، از رهبت ناب و موخدانه نسبت به خود سخن می گوید: إيتاي فارهبون [۳۹].

پی نوشت ها:

* کتاب حماسه و عرفان، حضرت آیت الله جوادی آملی، ص ۲۱۳

۱ - سوره یس، آیات ۲۷، ۲۶ /

۲ - مفاتیح الجنان، زیارت وارث. (این زیارت شریف را صفوان جمال از صادق آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده است).

۳ - سوره احزاب، آیه ۲۳ /

۴ - نهج البلاغه، حکمت ۲۵۲ /

۵ - بحار، ج ۹۷، ص ۴۰ /

۶ - نهج البلاغه، خطبه ۵۵ /

۷ - همان، خطبه ۵ /

۸ - نهج البلاغه، نامه ۵۳، بند ۱۵۵ - ۱۵۷ /

۹ - همان.

۱۰ - امیرالمؤمنین (علیه السلام) به عمّار فرمودند: فلان اموی یعنی «مغیره بن شعبه» را رها کن و با او احتجاج نکن و حرفی نزن؛ زیرا او اساساً مسایل شرعی را برای توجیه گناهان خود یاد می گیرد. چون هر مسئله فقهی موارد استثنایی هم دارد، چنان که واجباتی نظیر روزه، حج، زکات، خمس و... در مواردی واجب نیست و محرماتی نظیر خوردن گوشت خوک، خون، مردار و... در مواردی جایز است. امثال مغیره مسایل شرعی را می آموزند تا موارد استثنایی آن رایاد بگیرند و بگویند: روزه نگرفتن ما به خاطر فلان عذر است، حج نکردن ما به خاطر فلان مشکل است و... او عمداً اشتباه می کند و درصدد دین فروشی است؛ «دعه یا عمّار فإنه لم يأخذ من الدین إلا ما قاربه من الد(۲) نیا وعلى عمد لبس على نفسه ليجعل الش(۲) بهات عاذراً لسقطانه». (نهج البلاغه، حکمت ۴۰۵). اکنون نیز عده ای عمداً خود را به کوری می زنند و گرنه راه سعادت و هدایت به روی همگان باز است. نظام طاغوت به نظام اسلامی متحول شد این همه جوان و غیرجوان اصلاح شدند و کشور را در برابر هجوم بیگانه حفظ کردند، دفاع مقدس هشت ساله را اداره نمودند؛ اما گروه اندکی مغیره صفت که در رفت و آمد، دادوستد، عزا و نشاط با هم هستند و یکنواخت فکر می کنند و یکسان حرف می زنند و درباره انقلاب، نظام اسلامی و تحول مردم بینش درستی ندارند و حاضر هم نیستند از لاک خود بیرون بیایند، ادعا می کنند که سخنگوی مردم هستند و از زبان آنان حرف می زنند و با این بینش تنگ نظرانه ی خود هر روز شبهه ای القا می کنند و نه تنها حاضر نیستند حق را بپذیرند، حتی حاضر نیستند آن را بشنوند. غافل از آن که مردم راه دیگری غیر از راه آنها دارند. همین مردم بودند که انقلاب کردند، دفاع مقدس هشت ساله را اداره کردند، در مقابل هرگونه تهاجم نظامی و شبیخون فرهنگی ایستادگی کردند و می کنند، از شهرهای مختلف با پای پیاده به زیارت مرادشان، امام راحل (قدس سره الشریف) می روند و هر روز آماده نثار جان و ایثار مال برای حفظ شجره طیبه جمهوری اسلامی هستند.

۱۱ - سوره زمر، آیه ۷۳ /

۱۲ - سوره حاقه، آیات ۳۰ و ۳۱ /

۱۳ - سوره انشقاق، آیه ۶ /

۱۴ - سوره انشقاق، آیات ۱۲۷ /

۱۵ - سوره سجده، آیه ۱۲ /

۱۶ - سوره حاقه، آیه ۱۹ /

۱۷ - ما باید خدا را شاکر باشیم که طعم تلخ تکاثرطلبی را به ما نچشانده و همانند بعضی از سرمایه داران زراندوز نگویند بختمان نکرده است و گرنه می فهمیدیم که متکاثر روبرگردان از یاد خدا در چه عذاب سخت و دردناکی می سوزد.

۱۸ - سوره طه، آیه ۱۲۴ /

۱۹ - سوره محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، آیه ۲۷ /

۲۰ - سوره فرقان، آیه ۱۳ /

۲۱ - سوره طلاق، آیات ۳ و ۲ /

۲۲ - سوره نحل، آیه ۳۲ /

۲۳ - سوره ص، آیه ۵۰ /

۲۴ - نورالثقلین، ج ۵، ص ۲۴۶، ذیل آیه ۲۱ حدید.

۲۵ - «لو تعلمون ما أعلم مما طوى عنكم غيبه، إذا لخرجتم إلى الصّعدات تبكون على أعمالكم وتلتمون على أنفسكم ولتركن أموالكم لا حارس لها ولا خالف عليها ولهمّت كل (۲) امرء منكم نفسه، لا يلتفت إلى غيرها ولكنكم نسيتم ما ذكرتم وأمنتم ما حذرتم فتاة عنكم رأيكم، وتشئت عليكم أمرکم». (نهج البلاغه، خطبه ی ۱۱۶، بند ۲).

۲۶ - نهج البلاغه، نامه ۲۷ (نامه به محمد بن ابی بکر)، بند ۱۰/

۲۷ - از این که امیرالمؤمنین (علیه السلام) دستور جمع بین خوف و رجا می دهد، معلوم می شود که جمع بین آن ها میسر و ممکن است وگرنه امر به محال نمی فرمود.

۲۸ - سوره مائده، آیه ۱۰۵/

۲۹ - معنای وثنی بودن به همان ثنویت برمی گردد یعنی هم از خدا می ترسد و هم از وثن که مبدا ترک پرستش آن وثن باعث آسیب شود چنان که عده ای بر این پندار باطل بودند که به حضرت هود(علیه السلام) می گفتند: إن نقول إلا اعتريک بعضُ ءالھتنا بسوءٍ (هود، ۵۴).

۳۰ - نهج البلاغه، حکمت ۴۳۲/

۳۱ - نهج البلاغه، خطبه ۹۱ (خطبه اشباح)، بند ۶۱/

۳۲ - بحار، ج ۷۴، ص ۱۳۳/

۳۳ - مفاتیح الجنان، دعای ابوحمزه ثمالی.

۳۴ - سوره رعد، آیه ۱۳/

۳۵ - سوره نحل، آیه ۵۰/

۳۶ - سوره الرحمن، آیه ۴۶/

۳۷ - سوره نازعات، آیات ۴۱۴۰/

۳۸ - سوره بقره، آیه ۲۴/

۳۹ - سوره بقره، آیه ۴۰/